

منطقه صفر سخی داد

نویسنده: ایوب آقاخانی

آدمها : (به ترتیب حضور)

سخی داد

گلتن

و ...

صدا (مرد)

به نام یگانه هنرمند

صحنه :

به دلیل ویژگی روایت کار، خاصیتی سیال دارد. به دیگر سخن ، می شود اینگونه نوشت که به فراخور هر بخش از روایت ، لازم است به رنگ فضای وابسته به آن در آید. اوّلیه ترین توصیه برای چنین دستاوردی آنکه ، اساساً با صحنه ای بی پیرایه مواجه باشیم و آن رنگی که نوشته آمد ، از طریق جانبخشی بازیگران اثر به اتمسفر و فضا و حسّ و حال ، شکل گرفته ، تکامل یابد ، پس :

« صحنه ای بی پیرایه ، لخت ، نیمه تاریک...»

منطقه صفر سخی داد

(«سخى داد» زير نور ، رو به تماشاگران)

صدا - درسته ؟

سخى داد - نه!

صدا - انكار مى كنى؟!

سخى داد - آخه اين گپس كه مى زنىد؟!

صدا - انكار مى كنى !!?

سخى داد - ها! من چپ و چوله چه به اين كار؟

صدا - مگه يه تروريست چه جورى بايد باشه؟

سخى داد - بايد يا روس باشه، -

صدا - خب؟

سخى داد - يا... يا انگريزى باشه، -

صدا - چى ؟!

سخى داد - انگريزى ... انگريزى ! ، -

صدا - خب؟

سخى داد - يا كه ... طالبان باشه.

صدا - هيچكدم نيستى ؟

سخى داد - اين چه گپس كه مى زنىد آقا جان ؟ من؟!

صدا - طالبان رو می شناسی؟

سخی داد - کدام افغانس که شناسه؟

صدا - یعنی می شناسی؟

سخی داد - هر بچه نیمچه ای می شناسه!

صدا - چه شکلی ان؟

سخی داد - طالبان آدم بدس!

صدا - نه! شکل! می گم چه شکلی ان؟

سخی داد - پای آتش جشن می گیرن، سر می بُرن، بعدم سینی داغ می چسبانن به گردنش که خونش

بسته شه، دگمه شه، تن بی سر پیر پیر کنه همی طور، همه شان خنده کنن، انقدر که تو خیال

می کنی بست بست سنگولیات زدن!

صدا - حواست به منه؟

سخی داد - ها؟ چه گپ شده؟

صدا - می گم چه شکلی ان؟

سخی داد - ریش دارن به چه قاعده! تو بگو... بگو این!

صدا - دیگه؟

سخی داد - دیگه زور می گن، بندی می گیرن، می برن. زن، دختر به چه فریبایی! کامره رادیوی

ترانزیستوری، تلفزیون، هرچه دم دستشان باشه. به چه بهانه ای؛ این که زن بُرقع نداره؛ سر

منطقه صفر سخی داد

برهنه س . این که نام خدا آلوده کردی ؛ این که رافضی هستی ؛ این که مجوز نداری ؛ نامهٔ راهداری نداری... من که درست فهم نمی کنم . دروغ آس . همه ش بهانه های دروغ اس.

صدا - اینا که قدیمیه !

سخی داد - چه گپ زدی ؟

صدا - اینا که کهنه شده ! الان که اینجوری نیس.

سخی داد - من افغانم یا شما ؟

صدا - تو که می گی هیجده ساله ایرانم.

سخی داد - آستم .

صدا - پس چی می گی ؟ اینایی که تو تعریف می کنی مال الان نیست.

سخی داد - مال هر وقت باشه . شما چه می دانی افغان چه کشیده س از طالبان! هفت چاکش جر خورده

س . انگار همه، عین مرغ چپانده شده باشن ، تو قفسچه. مردم «هزاره جات» مردم «پنجشیر»

نفس توانستن بکش ؟ سر تو گشتانندی ، چره نارنجک خورده به پک و پهلوت ! زنا رو سیق کردن

، لت و کوب کردن؛ خروسخوان تا بیگاه مگه زن تانسته آفتابی بشه؟ آفتابی می شد، می شد چل

خون ! همه ش باید پت و پنهان می شد ؛ تو پسخانه ، بالاخانه ...

نانی که می خریدیم به سه پسیه ، با این قال و مقال شده بود سی پسیه ! تازه اگر می جستی! می

دانی چند تا بچهٔ حرامزاده نشانده شد تو دل زن افغان؟! تازه به اسم شریعت می گفتن «این که

منطقه صفر سخی داد

زنا نیست.» آی گه به ریششان! کمرشان بخورد نمازشان! می گفتن «غنیمت آس و غنیمت

حلیت شرعی داره!»

صدا - هنوز جوابمو ندادی.

سخی داد - جواب؟

صدا - اگه تروریست نیستی، اگه قاچاقچی نیستی، نیت خلاف نداشتی، چرا از مرز ردّ شدی؟

سخی داد - آقا جان، بخاطر «گلتن» .

صدا - این شد جواب؟

سخی داد -

صدا - لالمونی گرفتی؟

سخی داد - شما که عرض مرا فهم نمی کنی، چی گپ بزنی؟

صدا - (عصبی - بلند) بلبل زبونی نکن! هرچی می پرسم عین بچه آدم جواب بده!

سخی داد - چشم آقا جان . جسارت نباشه. حالی شما پی چی هستی؟

صدا - فقط من سوال می کنم.

سخی داد - بله.

صدا - «گلتن» کیه؟

سخی داد - زنی اس .

صدا - کجاست؟

سخی داد - سیل کردیش که.

صدا - (با تأکید) کجاست؟

سخی داد - پنج کیلومتری اونورتر از جایی که من کت بسته شدم. مأمورای شما... گرفته کردن.

صدا - مگه دوماه پیش نرفته بودی افغانستان؟

سخی داد - رفتم. رفتم تا «مزار شریف» .

صدا - خب؟

سخی داد - دو ماه دلم به بیژر بیژر آفتیده بود. « گلتن » اینجا بود.

صدا - زنت !

سخی داد - ها . دقمرگ شدم شبانه روز!

صدا - برگشتی .

سخی داد - دل ره زدم به دریا. گفتم یا تخت یا تابوت یا حاجت دل. بستگان ره بدرود نگفته ، شبانه

گریختم و از یک قاچاقچی این اسلحه ره خریدم به پنجاه افغان و شبانه از پاس گذشتم.

صدا - اینهمه دردسر برای زنت ؟

سخی داد - شرم به روی « سخی داد » خب زنم اس.

صدا - چرا موقع رفتن نبردیش خب ؟

سخی داد - نمیاد.

صدا - نمیاد؟

سخی داد - (سر تکان می دهد به نشانه نفی!)

صدا - چرا ؟

سخی داد - داستانش طولانی اس.

صدا - وقت داریم.

سخی داد - حوصله مندی می خواد.

صدا - جواب منو میدی یا بفرستمت جایی که حَقَّه ؟

سخی داد - هر جا منو می فرستید ، « گلتن » ره هم بفرستید ، گپی نیست.

صدا - مطمئن باش هتل نمی فرستیمت.

سخی داد - پیشانی تَرُش نکن آقا جان ! جسارت نبود. دلم به بیژ بیژ آس.

صدا - چرا نبردیش؟

سخی داد - (مکئی می کند) شرمندوک! گلو خَفَک شدم از نگرانی. می گم. می گم. روزی که آمدم ایران،

جوانکی بودم . موی شبق به سرم بود . حالی سیل کن که ماش و برنج اس ! یک هزار سال پیش

بود انگار.

صدا - گفتی هیجده سال !

سخی داد - چه گپ زدی؟

صدا - هیجده سال پیش.

سخی داد - بله انگار هزار سال رَفَته س.

صدا - خب؟

سخی داد - همه چیم در افغانستان ، تَرَت و قَرَت شده بود. آمدم پس سامان . رفتم «تهران» . (مکث) یک

چیزی بپرسم آقا جان ؟ « گلتن » ره هم اینجا آوردین؟... چادرش ره چه؟

صدا -

سخی داد - جواب نمی دی صاحب ؟

(رفت و برگشت نور؛ گوشه ای دیگر از صحنه را می بینیم . گویی
روزگار گذشته و جوانیِ « سخی داد » است و آشنایی اش با « گلتن »
. « گلتن » در لباس کولیانِ مشغولِ شست و شوی تشتی پر از ظرفِ
کثیف است و آوازی زیر لب دارد. آنسو ترک صدای ساز و آواز
شادی مردمانی می آید شاید صاحبِ مجلس. « سخی داد » جوان
تر، محتاط و ترسیده به « گلتن » نزدیک می شود. « گلتن » متوجه
او نیست.)

سخی داد - (محتاط) عرض سلام.

گلتن - یا جدّه سادات ! ترسیدم مردک !

سخی داد - هراسیده نشو بانو! شرمندوک !

گلتن - یعنی چی ؟ یه اهتی یه او هونتی ! خجالت داره والا !

سخی داد - غم به جان راه نده بانو ! غرض عرض مرام بود . تشر نکن !

گلتن - « تشر نکن ! تشر نکن ! » برو اونور تر بینیم ! کارگری اینجا ؟

سخی داد - « سخی داد » اینجا کار نمی کنه.

گلتن - معلومه . (به تقلید از لهجه او) « فقط هیزی می کنه ! »

سخی داد - هیزی؟ هیزی چی اس بانو؟

گلتن - ای رو تو برم بشر!

سخی داد - کمک نمی خوای بانو؟

گلتن - (لحظه ای مکثی می کند - این سو و آنسو را نگاه می کند) بلدی مگه؟

سخی داد - اینها که ظرف اس . شیشه که دو قدّ آدمیه س، در مغازه ها ، همچه پاک می کنم که خیالت

می رسه شیشه نداره ، کنون اس باران و برف بزنه داخل!

گلتن - ای؟ راست می گی؟

سخی داد - «سخی داد» دروغ گپ نمی زنه!

گلتن - «سخی داد»؟ اسمت اینه؟

سخی داد - ها! غلام شما آستم .

گلتن - (با لبخند) آقایی!

سخی داد - گپ نزن بانو! می شرفم!

گلتن - می دونی که من واسه صاحب مجلس کار می کنم. مهمونیش شلوغه ، ما رو دید ، گفت دستی به

این ظرفها برسونم ، شام و ناهار فردا و صنّارم که می ذاره کفِ دستمون. می فهمی؟

سخی داد - ها! فهم می کنم! اما ، منو چه غرض؟

گلتن - خواستم بدونی من نامرد نیستم اینجا بکشمتم به سلّابه ، بعد خودم حال کنم و به ریشتم بخندم .

افغانی هستی باش ؛ آدمی دیگه!

سخی داد - بانوی خودم السّاعه حاضر استم برای شما هر کاری... - (حرفش را می خورد)

گلتن - (کمی در احوال « سخی داد » دقیق شده) زنده باشی! حرفتو چرا می خوری؟

سخی داد - گپم؟ ... خورده نمی کنم!

گلتن - چرا خوردی دیگه!

سخی داد - (رشته کلام را تعویض می کند) اوه سیل می کنی بانو؟ سیلاب کارس! آن سو چی رقم

جمعیت آماده، یکی پی دگری. اربابت لنده لنده می کنه که چرا عقب مانده اس. این پولدارها

کارگر جماعت ره می گیرن زیر سی و سه دندان! خدمت آستم. شروع کنیم! (مشغول می

شود)

گلتن - اینا نباس ببینن تو کردی ها!

سخی داد - دیده نمی کنن بانو! آمدن، من پت وپنهان می شم.

گلتن - به دل نگیری! به هر حال کار رو به من سپردن.

سخی داد - فهم می کنم بانو.

(« گلتن » لحظات طولانی تقلای جدی « سخی داد » را نظاره می کند.)

سخی داد - چی اس؟ نظر می کنی بانو؟

گلتن - مطمئنی مُزد نمی خوای؟ پول!

سخی داد - « سخی داد » ره نشناختی بانو.

گلتن - خب برای چی این کار رو می کنی؟

سخی داد - (در سکوت به ظرف شستن ادامه می دهد - سر به زیر)

گلتن - نمی گی؟

سخی داد - چه گپ زدی ؟

گلتن - یعنی تو نشنیدی ؟

سخی داد - بانگ جمعیت بلندس ! سیل می کنی ؟

گلتن - اوهوم ! باشه . (مکث) به کارت برس ! ازت ممنونم . دو دقیقه ای اومدم .

(« گلتن » به تیت خروج از صحنه حرکت می کند.)

سخی داد - (بلند می شود) بانو !

گلتن - (می ایستد) چی شده ؟

سخی داد - ناوقتچه سبز شدی از کجا ، سر راه دلم ؟

گلتن - چی ؟

سخی داد - (سر به زیر می اندازد) هیچ ! هوشت سوی من نیست بانو !

گلتن - (خیره به اوست ؛ انگار شنیده)

سخی داد - تری تری نظر نکن بانو !

گلتن - چه کنم که نشنیدم ؟ (به تقلید از « سخی داد ») « بانگ جمعیت بلندس ! » !

سخی داد - شنیده نتانی !

گلتن - ... نتانم ! (لبخند می زند .)

سخی داد - می خواستم ، اسمت پُرسان شوم !

گلتن - اسممو می خوای چیکار ؟

منطقه صفر سخی داد

سخی داد - (مکث - دستپاچه) شما، اسم مَرّه پُرسان شدی، گفتم «سخی داد»! گوشت جانم آب نکن به

نیش زبان!

گلتن - «گلتن»!

سخی داد - (می خندد - ذوق زده - پیروز) «گلتن»! «گلتن»! قدّ و بالا نشکنه!

گلتن - (لبخند می زند) بر می گردم. نمی خوای تمومشون کنی؟

(«گلتن» خارج می شود. «سخی داد» با برق شادی در چشمانش زیر لب تکرار می کند:)

سخی داد - «گلتن»! «گلتن»!

(رفت و برگشت نور؛ «گلتن» زیر نور، رو به تماشاگران)

گلتن - ببخشید می تونم سوالی بکنم؟

صدا - اینجا فقط ما می پرسیم.

گلتن - خواهش می کنم.

صدا - (مکث) بگو!

گلتن - اون بیرون باده؟

صدا - آره ... فکر کنم.

گلتن - باد تند؟

صدا - چرا می پرسی؟

گلتن - جواب نمی دین ؟

صدا - نه ! نه خیلی تند نیست . که چی ؟

گلتن - (نفسی می کشد) چادرمو جمع کردین ؟

صدا - شما نمی تونی اونجا چادر بزنی .

گلتن - چرا ؟ مگه منطقه صفر نیست ؟

صدا - منطقه صفر چیه ؟

گلتن - یه جاییه بین دوتا مملکت ! که مال هیچکدوم نیست . آزاده !

صدا - اونوقت اینجا ، ... جایی که می گی باید چادر زد ؟

گلتن - به کسی چه ؟

صدا - (بلند) درست حرف بزنی !

گلتن - من ... جدی گفتم . این یک کیلومتر که نه اینوریه نه اونوری ! چیکار دارین شما ؟ مگه من اذیتتون

کردم ؟

صدا - می خوای درست و حسابی جواب سوالای منو بدی یا بفرستمت بری !

گلتن - کجا ؟

صدا - جای خوبی نیست .

گلتن - آخه چرا ؟ من ایرانی ام .

صدا - دیگه بد تر ! ایرانی و این بازیها ! لابد یه چیزیت می شه .

گلتن - من ؟!

صدا - انکار می کنی ؟

گلتن - چيو ؟

صدا - جرمتو !

گلتن - چه جرمی ؟

صدا - به ما گفتن !

گلتن - چيو ؟

صدا - انکار می کنی که می خواستی از مرز ردّ شی ؟

گلتن - دروغه به پنج تن !

صدا - انکار می کنی ؟

گلتن - همه گیر من و « سخی داد » همینه به مولا !

صدا - « سخی داد » ؟

گلتن - شوهرم . مگه نگرفتینش ؟

صدا - اینجا فقط ما سوال می کنیم.

گلتن - خواهش می کنم .

صدا - داستان مرز چیه ؟

گلتن - مرز ؟

صدا - گفتمی گیر تو و « سخی داد » همینه.

گلتن - اون می گه بریم افغانستان.

صدا - تو که داشتی می رفتی . همونجا گرفتنت .

گلتن - یه هوا دور تر بودم از چادرم . افغانستان کدومه؟

صدا - یه هوا دور تر از چادرت ، می شه افغانستان دیگه .

گلتن - رفتم پیِ « سخی داد » . می خواست بیاد اینور .

صدا - چرا می خواست برگرده ؟

گلتن - بخاطر من . نگرانم بود .

صدا - می گفت باهاش نرفتی .

گلتن - ولایتش ؟

صدا - اوهوم !

گلتن - نمی تونم برم .

صدا - بینم خانم گفتی اسمت چی بود ؟

گلتن - « گلتن » !

صدا - « گلتن » ... ؟

گلتن - چی ؟

صدا - ادامه ش ؟ ادامه اسمت ؟

گلتن - « گلتن » « رفیعی » !

صدا - « گلتن رفیعی » ؟

گلتن - بله .

صدا - شناسنامه ت همراه نبود ؟

گلتن - نه . به دوستتون گفتم . اونى كه سبيل داشت اين هوا !

صدا - كجاست ؟

گلتن - چه فرقى مى كنه ؟

صدا - فرقى نمى كنه ؟!

گلتن - شما راحت باش ! « گلتن » صدا بزن ! من جاى خواهرتم !

صدا - مسخره مى كنى ؟

گلتن - نه به پنج تن . فقط اسم « رفيعى » رو دوست دارم . همين !

صدا - مدركى ، چيزى همراست نيست كه اسم و رسمتو نشون بده ؟

گلتن - مدركم كجا بود ؟

صدا - خانواده اى ، كس و كارى ؟

گلتن - نمى دونم فقط « آصف » !

صدا - « آصف » كيه ؟

گلتن - پسر كم ! بچه گم .

صدا - كجاست ؟

گلتن - اون بيرون ، ... باد كه نمياد ؟

صدا - كس ديگه اى ندارى ؟

گلتن - نمى دونم ... من كولى چه بدونم كدوم گوشه اين دنيا، يكي قلبش براى من مى زنه يا نه ؟!

صدا - بچه تو چیکار کردی ؟

گلتن - من ؟

صدا - الان کجاست ؟

گلتن - چادرمو جمع کردین ؟

صدا - نمی خوام جواب بدی ؟

گلتن - لال شم اگه نخوام .

صدا - پس بگو !

گلتن - « آصف » رو گم کردم ولی میاد. من پیداش می کنم . قرارمون همینه.

صدا - برای آخرین بار می پرسم .

گلتن - چیو ؟

صدا - اونجا چیکار می کردی ؟

گلتن - « سخی داد » رو دیدم . عربده می زد و می دوید که بیاد اینور. از اون سر داشت صدام

می کرد . صدای تیر شنیدم . سربازا تیر در کردن. گفتم نخوره بهش . دویدم طرفش بلکه ندوه ؛

وایسته ! یه تیر زدن دم پاش . مرزبانای افغان بودن ؛ یا خارجیها. چه بدونم ؟ گفتم تو وایستا ، من

اومدم . دویدم طرفش . هردو تو همین منطقه می دویدیم . دیگه سربازا و تفنگچی ها نیومدن .

وایستادن . فهمیدم رسیدم منطقه امن . بعد ... بعد یهو باد اومد. برگشتم چادرمو نگاه کردم ، دیدم

خاک و سنگ بلند شد از کنار چادر ، رفت طرف سربازا . دویدم دنبال خاشاک ! شنیدم « سخی داد »

پشت سرم داد می زنه که نرو . دویدم . اونم دنبالم اومد. چند بار چنگ انداخت لباسمو بگیره ؛

منطقه صفر سخی داد

نتونست . داد زد . داد زد . نمی تونستم وایستم . سربازا جفتمونو گرفتن . من نمی دونم ما رو ، رو چه

حسابی گرفتین از مرزبانهای افغان.... ولی.... شنیدم « سخی داد » اسلحه همراهش بوده ... آره ؟

صدا - چرا نمی تونستی وایستی ؟

گلتن - (مکت طولانی) بخاطر « آصف » !

(رفت وبرگشت نور ؛ روزگار گذشته . « سخی داد » گوشه ای

نشسته و خطاب به مخاطبی نا معلوم چیزهایی می گوید . گاهی

چنان سر به گوشه ای گج می کند و حرف می زند که گویی

مخاطبش در گوشه ای از صحنه ، شاید پشت دیواری یا بوته ای

است .)

سخی داد - افغانستان دوزخ شده اس ! همولایتی ها گپ زدن ! چی رقم گپرو دارس . هجوم کرده ن . ای ای

ای اینا نخفته آمده ن خوابمان ! اونجا همیشه دوزخ بوده س . دوزخ نبود ، من اینجا نبودم

.مُرده ی بی گور ! پیِ امان ! پیِ سامان ! نظر کن کجا نانی تر می کنی ! خُب ... چی خاک سر

کنم ؟ حالی این اوضاع کمر افغان ره شکستنده ! هوشت سوی من اس ؟ هراس دارم این عساکر

گوشمان گرفته کنن ! عساکرِ ای جا ! عساکرِ اوجا ! چی فرق می کند ؟ دلم ته وبالا می شود .

خانمان مه باد روفت ! « سخی داد » بسته بال اس ! بی سرزمین اس !

(« گلتن » ، ناراحت ، با شکمی برآمده از پشت دیوار یا بوته ای

بیرون می آید . دست به شکم دارد و درد به صورت . « سخی داد »

با دیدن حالش از جا می جهد .

سخی داد - ها ؟ چی شد « گلتن » ؟

گلتن - نشد !

سخی داد - چی گپ زدی ؟

گلتن - می گم نشد . دل و روده م داره می زنه بیرون . می ترسم همین جا بیاد بچه .

سخی داد - (ذوق زده) حالی می ریم شفاخانه ! دیدگان « سخی داد » روشن رفت !

گلتن - شفاخانه کدومه ؟ من قدم از قدم نمی تونم بردارم .

سخی داد - چی گپ زدی ؟!

گلتن - بین ! سر به سرم نذار ! الان می شینم یه گوشه ، بچه ات و ... گلاب به روت ، قاطی هم میاد بیرون

ها ! یه خاکی سرمون کن !

سخی داد - چی خاک مُشته سر کنم ؟

گلتن - من چه می دونم ؟ همه مردا چه خاکی سرشون می کنن ایجور وقتا؟! حالا تو چون افغانی، زاییدن

زنت خطرناک نیست ؟ حالم خوش نیست « سخی داد » .

سخی داد - چی کنم ؟ سر گیجی شدم بس که دستک پایک زدم ! همین جا بمان . تکان نخور ! دست غریب

کی گرفته می کند غیر غریب ؟ تکان نخور ! حالی آمدم . آمدم . « گلتن » جان آمدم .

(« سخی داد » خارج می شود . « گلتن » به زحمت گوشه ای می نشیند .)

منطقه صفر سخی داد

گلتن - (باخود) آخه بگو زن ، تو خودت کم غریبی ، یا علی گفتی به یه غربتی؟! بیا اینم روزگار ما! سر زا

نریم خوبه! (درد می گیرد) یا پنج تن! یا پنج تن! یا پنج تن!

(رفت و برگشت نور ؛ « سخی داد » زیر نور رو به تماشاگران)

سخی داد - همین یکی بود .

صدا - دیگه بچه دار نشدین ؟

سخی داد -

صدا - با تو ام. خوابی ؟

سخی داد - نه آقا جان! دیگه نتانم .

صدا - چی ؟

سخی داد - « آصف » اوّل و آخرش بود .

صدا - چرا ؟

سخی داد - عوارض جنگ اس !

صدا - یعنی چی ؟

سخی داد - موشک بارانِ تهران ، زخم خورد جانم .

صدا - کجای تهران زندگی می کردی ؟

سخی داد - کابل سیتی . جنوب تهران اس .

صدا - خب چی شد ؟

منطقه صفر سخی داد

سخی داد - لت و کوب شده بودم. انفجار بود به چه وجاهت! زیر آوار، مانده بودم. یک ماه شفاخانه افتیدم.
بعد گفتن تا عمرم به دنیاس، بچه نمی بینم.

صدا - کی فهمیدی باید از ایران بری؟

سخی داد - خیلی وقت پیش. اعلام شد، مجوز موقت اقامت افغان در ایران باطل اس. مام فهم کردیم.

صدا - بعد رفتی؟

سخی داد - قصه طولانی شد. «گلتن» باید میامد که نیامد. یک بار مجوز گرفته کردم. پاسپورت همه

چی به چه وجاهت! زن ناقص عقل شناسنامه و پاسپورت و همه ره فروخت. شبانه!

صدا - به کی؟

سخی داد - فهم نکردم.

صدا - برای چی؟

سخی داد - برای اینکه از ایران نره! بعد از «آصف»، «گلتن» مشاعرش مختل اس.

صدا - چرا نمی خواست بره؟

سخی داد - داستانش طولانی اس.

صدا - بگو!

سخی داد - بخاطر «آصف»!

صدا - یعنی چی؟

سخی داد - (زیر لب) بیچاره «گلتن»! بیچاره جانکم! مام دیده کردیم مجوزمان باطل است و زنمان

ماندنی! جیغ زد، دیوانه شد، خودش ره لت و کوب کرد. خدایا چه کنیم؟ یک دوستی داشتیم.

منطقه صفر سخی داد

با تحصیلات بود به چه وجاهت! انگریزی مجّوز داشت. انگریزی گپ می زد، حیران می ماندی.

گپ می زد، مام فهم کردیم جایی هست، اسمش «منطقه صفر» که قانونش توفیر می کنه.

اینجوری هم من ایران ره ترک نمی کردم هم «گلتن».

صدا - تو که رفتی.

سخی داد - اونجا برهوت اس. یک کیلومتر برهوت. نمی شه. «گلتن» داشت تن وجانش آب می شد. اگه

«سخی داد» نبود که «گلتن» ولایت خودش ره ترک نمی کرد.

صدا - رفتی که «گلتن» هم برگرده.

سخی داد - ها! ولی نه «گلتن» برگشت، نه این دل ما گذاشت یه گوشه از بی کسی بمیریم. قلبمان اینجا

بود. برگشتیم.

صدا - تو دوست با تحصیلات از کجا داشتی؟

سخی داد - «گلتن»، پیش از اینکه شویش بشم کار می کرد. عین افغان! کارگری می کرد. دستفروشی

می کرد. خانه یک بزرگ زاده هم کارگر بود. همان بزرگ زاده گپ زد. غمکش بود.

صدا - زنت با اون ابطه ای داشت؟

سخی داد - چی گپ زدی؟

صدا - گفتم این آقا.... و زنت رابطه ای داشتن؟

سخی داد - ارباب بود. «گلتن» کارگرش بود. هردو دوستش داشتیم. برای ما بیادر بود. قوم و اقارب! ما

کسی ره نداریم.

صدا - اسمش چی بود؟

سخی داد - « رفیعی » ! « احمد رفیعی » !

(رفت و برگشت نور ؛ « سخی داد » و « گلتن » در خانه ای

محقر نشسته اند به گپ و گفت . چهره هایی غم زده دارند و چند

سالی گذشته.)

سخی داد - باید دیده کنیم کجا نانی تر می شه .

گلتن - تو « منطقه صفر » تر می شه ؟!

سخی داد - امن اس . نه طالبان کارمان دارد ، نه ملا عمر ، نه ایرانی کارمان دارد ، نه دولت ، نه ملت !

گلتن - نه !

سخی داد - « گلتن » این که گپ من نیست . گپ « احمد رفیعی » اس ! اون فهم می کنه . بزرگ زاده اس .

گلتن - اون منو دوست داره . همیشه دوست داشته . می خواد همه چیز همونجوری باشه که ما می خوایم .

سخی داد - دوباره گپ آن مردک را کشاندی پیش ؟

گلتن - تو اسمشو آوردی . به من چه ؟

سخی داد - گپ دگر بزن !

گلتن - حرفی ندارم .

سخی داد - (مکث - ناراحت) چرا شویت نشد ؟

گلتن -

سخی داد - مَره نظر کن! آمدم پی تو! گپ زدی که کجا سر افکندی زیر، داخل شدی، جواب شنیده

کردی که عاشقم! آه! حال من شوی تو استم. ادعا که نشد کار! نشد وجاهت!

گلتن - اون خیلی سال پیش می خواست با من ازدواج کنه. اوّلین باری که تو باغ پدرش منو دید. خانواده

ش نداشتن. زن با اصالت می خواستن برای پسرشون؛ نه یکی مثل «گلتن» که پیدا نیست، کنار

کدوم بته پس افتاده. (سکوت می شود)

سخی داد - «گلتن»!

گلتن - بگو!

سخی داد - اگر می شد، می رفتی؟

گلتن - (نگاهی به «سخی داد» می کند) نباید می رفتم؟ یه خورده فکر کن! یه دختر کولی با یه بزرگ

زاده تحصیل کرده مؤدّب! هرکی جای من بود می رفت. مخصوصاً که نگاهش داد می زد، دروغ نمی

گه. عاشقمه.

(«سخی داد» پکر، سر بر می گرداند.)

گلتن - چیه؟ ناراحت شدی؟

سخی داد -

گلتن - من می خواستم بهت دروغ نگفته باشم عزیزکم. اون موقع که تو نبو... -؛

سخی داد - (قطع می کند) دروغ گپ می زدی، چه می شد؟ اینهمه با دروغ شبت ره روز کردی، روزت

ره شب چه شد؟ یک دروغ دگر هم گپ می زدی.

گلتن - من کی دروغ گفتم ؟

سخی داد - من همچہ گپ نزدم !

گلتن - من کی با دروغ روزمو شب کردم ، شبنمو روز ؟

سخی داد - نکردی ؟

گلتن - کی ؟

سخی داد - پس « آصف » چی آس ؟

گلتن - « آصف » پسر ماست .

سخی داد - گم شده اس ؟ نه ! گم شده اس ؟

گلتن - معلومه کہ گم شده . تو چه مرگتہ ؟

سخی داد - این « سخی داد » اس کہ گم شده اس ؛ بی خانمان اس ؛ بی غمکش اس ؛ مرده بہ گوراس ؛ بی

ستاره اس ؛ از ہفت آسمان یک ستاره برایم نیست . « آصف » گم نشدہ ؛ من گم شدم ؛ « سخی

داد » .

(بلند می شود و با چشمانی خیس صحنہ را ترک می کند .)

گلتن - « سخی داد » ! « سخی داد » ! اون بر می گردہ . مگہ نہ ؟ « آصف » جلوی چشمای خودم گم شد .

بر می گردہ . (مکث - ملتہب تر) من نفہمیدم تو چی گفتی . (مکث) اون بیرون بادہ ؟

(جوابی نیست ؛ رفت و برگشت نور ؛ « گلتن » رو بہ تماشاگران

زیر نور ؛ کمی بی تعادلترا از ہموارہ .)

گلتن - آدم پودر می شہ ؟

صدا - تو باز سوال کردی ؟

گلتن - جواب نمی دین ؟

صدا - (مکث) داری مسخره بازی در میاری ؟

گلتن - نه به پنج تن !

صدا - یعنی چی ؟

گلتن - آدم می تونه پودر بشه ؟

صدا - قرصهاتو خوردی ؟

گلتن - قرص ؟!

صدا - « سخی داد » می گفت قرص می خوری .

گلتن - اینجاست ؟

صدا - باز سوال کردی ؟

گلتن - چادرم هم جمع کردین ؟

صدا - ماجرای این چادر چیه ؟

گلتن - بزرگه نه ؟ از این بزرگتر نتونستم جور کنم .

صدا - چادر به این بزرگی زدی وسط منطقه صفر که چی بشه ؟

گلتن - اشکالی داره ؟

صدا - دوباره ؟ اینجا فقط ؛

گلتن - شما می پرسین ! بله !

صدا - خُب ؟

گلتن - خب چی ؟

صدا - پرسیدم چادر به این بزرگی -

گلتن - چادر من باد می بلعه !

صدا - چی ؟

گلتن - می شد از این بزرگتر شو می زدم ، گنده تر ! باد بیشتری ببلعه !

صدا - همین ؟

گلتن - شما اینجا برزنت دارین به من بدین ؟

صدا -

گلتن - پول ندارم بدم ولی براتون کار می کنم ، عوض پولش .

صدا -

گلتن - من و « سخی داد » از کار در نمی ریم . از همون اوّل همه کاری کردیم . کارگری ، نظافت ، عملگی ،

باغبونی ، نگهبانی ، شما چی لازم دارین ؟ خجالت زده نمی مونیم .

صدا - اونوقت برزنتو چیکار می کنی ؟

گلتن - وصله می کنم به بقیه چادرم . دستام زخم می شه ولی می تونم . شما اگه دارین بدین .

صدا - بعد باد بیشتری می بلعه چادرت . نه ؟

گلتن - آره دیگه .

صدا - بعد چی می شه ؟

گلتن - باد امانت شو صاف از مملکت نمی بره بیرون.

صدا - چه امانتی ؟

گلتن - هرچی که دستشه .

صدا - مثلاً ؟

گلتن - از باد بدم میاد .

صدا - مگه باد فقط از این ور می ره بیرون که تو با چادر اینجا منتظر شی ؟

گلتن - (خیره به طرف صدا).....

صدا - ها ؟

گلتن - « آصف » کجاست ؟

صدا - پسرت ؟

گلتن - کجاست ؟

صدا - تو باید به ما بگی !

گلتن - من نمی دونم . نمی دونم .

صدا - آروم باش !

گلتن - (مکث طولانی) آدم پودر می شه ؟

(جای نور عوض می شود ؛ « سخی داد » زیر نور رو به رو تماشاگران)

سخی داد - چی ؟

صدا - قضیه ش چیه ؟

سخی داد - آی آی آی جگرمه سورمه کردی « آقاجان » !

صدا - بگو !

سخی داد - (کمی بغض دارد) هی از شما پُرسان می شه ؟

صدا - آره .

سخی داد - پس حاش بدتر شده س.

صدا - نه حالش بد نیست -

سخی داد - (سریع) بد شدس دیگه بوبوجان ! بد شدس . وقتی گپ می زنی ، هی پرسان می شه یعنی بدس

صدا - حالا قضیه ش چیه ؟

سخی داد - آدم پودر می شه ؟ (می خندد - تلخ و در خود) یک هزار سال پیش بود انگار ! داشتیم با هم تر

و خشکش می کردیم . باهم بزرگش می کردیم . خوبی ، بدیش ره قاطی می کشیدیم . « آصف »

رو می گم . بچه مانه .

صدا - پس بچه ای در کار بوده .

سخی داد - گپ زده بودیم پیشتر آقاجان . جگر خونی نکن !

صدا - ادامه بده !

منطقه صفر سخی داد

سخی داد - از خروسخوان تا گاوگم مصروف کار می شدیم که بزرگ بشه ، مرد بشه ، کم و کرس ما ره هم

ضبط و ربط کنه . (مکث) سگرت داری ؟

صدا - چی ؟

سخی داد - سگرت ! دود !

صدا - نه . ادامه بده !

سخی داد - قد کشید. اینجا هم بیر وبار و قال ومقال شد . (مکث - می خندد - تلخ و طولانی ودرخود) بچو

تا صد بلد بود غره کند ! از یک شروع می کرد تا صد غره می کرد به چه وجاهت ! سگرت

داری ؟

صدا -

سخی داد - گفתי نداری . شرمندوک ! در بلاد شما هم جنگ شدت گرفت. شدم « کمر شکسته مرد» !

خودم زخم خورد جانم ؛ شدم « مرد نیمچه » ! تهران رفته بود زیر بمب و موشک . چی خاک

مُشته سر خود می ریختیم ؟ دست « آصف » و « گلتن » ره گرفته کردم ، بردم سوی مرز

افغانستان . ذله و مانده بردم خیال کردم در ولایت ما امنیت بهتر اس . همه چی ترت و فرت

بود ولی موشک نبود .

صدا - اون موقع « گلتن » راضی بود باهات بیاد ؟

سخی داد - ها ! « آصف » باهش بود . درد « گلتن » درد « آصف » اس.

صدا -

سخی داد - « سخی داد » خامی کرد . دل « سخی داد » ریش اس آقاجان ، شما هم که سگرت نداری .

صدا -

سخی داد - زن و بچه ره از جایی بردم سبز . فهم نکردم در زمان جنگ ، هیچ سبزی ، آنی نیست که بیشتر دیده کردی .

صدا - خب ؟

سخی داد - مقابل دیدگان من و « گلتن » ، ترکید .(به گریه افتاده) زیر پای « آصف » ! « آصف » من ، نیست شد . پودر شد . « گلتن » ماند و دیدگان خیره . هی « آصف » ره صدا می کرد . هی « آصف » ره صدا می کرد . انگار همان دم ، آواز سپید شدن موی خویش ره شنیدم ! انگار برف نشست روی موهام .

صدا - میدون مین بود .

سخی داد - بله . کمرم شکستاند . « آصف » « گلتن » پودر شد مقابل دیدگانش . باد بود . دید گرد و خاشاک ره که بلند بود ، آورد طرف مرز ایران . مجنون شده بود . برگشت . گپ می زد . هذیان گپ می زد . فکر می کرد باد « آصف » ره گشتانده ایران . حالی فکر می کند « آصف » ایران است . مرتب گپ می زدم که « آصف » رفت . مُرد . ناصیه ما نوشته بود که تنها بچه مان بره روی مین . قبول نمی کنه . خیال می کنه « آصف » گم شده س . زن ، «سخی داد» بمیره که تو مشاعرت مختل شد ، « آصف » پودر شد رفت . گپ می زنه « آدم پودر می شه ؟ » قبول هم که می کنه گپ می زنه که پس باد می چرخانه این خاک و خاشاک ره . چادر فراز کرده که نذاره باد خاک « آصف » ره جایی دگری بیره ! چادرش باد می بلعه . وقتی تند می شه و

منطقه صفر سخی داد

خاشاک بلند می کنه ، در چادر ره باز می کنه و دستک پایک می زنه که خاشاک دست باد

شکار کنه !.....سیگرت داری ؟

(نور تغییر می کند. فضای پیرامون « سخی داد » روشن می شود .

حال ، تصویر کاملی می بینیم از « سخی داد » و « گلتن » که در در

صحنه نشسته اند. در عمق ، چادر « گلتن » با دهان باز فراز است و

فضا بیرونی است . روشن و کمی بادی . «گلتن» انگشت به دهان می

گیرد و سپس بالا می آورد . انگار که مسیر حرکت باد را می سنجد .

« سخی داد » نگاهی به اطراف می کند و آرام سر به سوی ما می

گرداند.)

سخی داد - ای جا « منطقه صفر » من اس . قانون من و « گلتن » در آن جاری اس . دل و جانمان شاریده.

کجا باشیم که مرهم روی زخم شود . انگار هزار سال رفته س. حالی موی سر من ، برف اس .

من آواز سپید شدنش شنیدم .

گلتن - (نه چندان بلند) بخت سفید باشه به حق پنج تن !

(تاریکی - تنها صدای باد ...)

ایوب آقاخانی

شهریور و مهر ۸۷